

تقی زاده و انگلیسها

<http://www.chobayadkard.com>

در فصل ۱۷ همین کتاب ضمن معرفی افراد خانواده «نواب» که اکثر آنها دارای دو تذکره و تابعیت «ایران و انگلستان» بودند، در باره انتصاب حسین قلی خان نواب وزیر خارجه ایران به سفارت ایران در برلن از قول دانشمند فقید خان ملک ساسانی خواندید که: «... در تمام مدت جنگ بین المللی اول حسینقلیخان نواب وزیرمختار ایران در برلن بود، اما برای چه انگلیسها در موقع جنگ ایشان را برلن فرستادند خود یکی از مسائل مهم سیاست بین المللی است که در جای خود نوشته شده است...»^۱

مورخ الدوله سپهر در باره انتصاب او به سفارت ایران در آلمان می نویسد: «در برلن کمیته هندی (که با انگلیس مبارزه می کرد) درخواست مساعدت فکری از تقی زاده کرده بود و تقی زاده نیز هم آهنگی با اقدامات آنرا قبول نموده بود. اما وی برای عملیات خود استقلال قائل شد و تصمیم گرفت بهترین عناصر ایرانی شریف و مبین دوست را که در اکناف اروپا پراکنده بودند در برلن گرد آورد و از جمع آنها هیأتی برای نجات ایران از همسایگان تشکیل دهد. اغلب ایرانیان ملت خواه دعوت تقی زاده را اجابت کردند...»^۲

یکی از عناصر ملت خواه که دعوت تقی زاده را برای همکاری علیه انگلیس در ایران و هندوستان پذیرفت حسینقلیخان نواب بود که اجداد او همه تبعه انگلیس و حقوق بگیر

۱- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران - ص ۹۸

۲- ایران در جنگ بزرگ - ص ۵۶

آن دولت در ایران بودند . بطوریکه مورخ الدوله می نویسد : «تقی زاده برای اینکه نواب را سفارت ایران در آلمان برساند دست با اقداماتی زد ، از جمله «اقدام تقی زاده منحصر بشکیل انجمن فوق الذکر نبود ، بلکه اومی خواست نمایندگی رسمی دولت شاهنشاهی در آلمان نیز بدست های مطمئنی سپرده شود. و از اینرو میعادی باحسینقلی خان نواب در «موترو» سویس قرار داد و خود عازم آن شهر شد . تقی زاده معتقد بود بجمع وسائل ممکنه باید دست زد تا حسینقلی خان نواب بمقام وزیرمختاری ایران در برلن منصوب گردد . نواب این پیشنهاد را قبول کرد و لذا از وزارت امور خارجه آلمان سفارت آن دولت در تهران دستور صادر شد که مقامات سفارت موافق این انتخاب را مرتفع سازند، خصوصاً که در آن دوران نماینده سیاسی ایران در برلن یکی از اراکنه موسوم به اهانس خان بود و آلمانیها اطمینان باو نداشتند...»

بدین ترتیب «اهانس خان» که گناهِش فقط داشتن تابعیت ایران بود معزول شد و حسینقلی خان که خود و اجدادش حقوق بگیر و تبعه انگلیس بودند بجای او منصوب گردیدند. مورخ الدوله که خود نیز در انتصاب او دخالت داشته است در دنباله مطالب خود می نویسد :

«... آلمانی ها موضوع را بطهران مرجوع کردند و انجام این مأموریت بعهده نگارنده واگذار شد و من بسهولت توانستم مستوفی الممالک را که خود از دوستان صمیمی نواب بود لکن تصمیم بتعیین ضیاء الممالک بوزیرمختاری آلمان گرفته بود از نیت اولی منصرف و مصمم بنصب حسینقلی خان نمایم...»^۱

پس از انتشار این یادداشتها مورخ الدوله سپهر ، بنکارنده توضیحاتی دادند که بموجب آن معلوم می شد بعقیده ایشان حسینقلی خان نواب ، سیاستمدار وطن پرستی بوده است ، بطوریکه «انگلیسها و روسها» هر دو با او دشمن بودند . مورخ الدوله گفتند که حتی یکروز در جلو مجلس شورای ملی دیپلماتهای دو سفارتخانه انگلیس و روس جلو ورود نواب را بمجلس گرفتند و باز تأکید کردند : مادامی که قروض دولتهای آنان را

تأمین نکنید نمی‌گذارند به مجلس برود .

ایشان افزودند : انتشار سلسله‌مقالات «حقوق‌بگیران انگلیس در ایران» گرچه بسیار سودمند و از لحاظ اطلاع نسل جوان آموزنده است ، لیکن عده‌ای معتقدند که مقالات مزبور ، این ضرب‌المثل قدیمی را که می‌گوید : «اگر بر کوه دماوند برف نیاید شایع می‌شود که کار انگلیس‌هاست» زنده می‌کند و همین دسته اظهار می‌دارند که حتی انتشار اسناد حقوق‌بگیری و خیانت عده‌ای از رجال دوره قاجاریه نیز بنفع انگلیس‌ها تمام خواهد شد .

طبیعی است که این نوع تفاوتها فادرس و کودکانه است ، زیرا اگر بتوان با آنها توجه کرد ، باید اظهارات دسته دیگری را نیز که طی نامه هائی نویسنده را به «کمونیست» بودن متهم ساخته و انتشار این اسناد را بنفع روسها قلعه‌داد نموده‌اند ، مورد توجه قرار داد . ولی حقیقت این است ، که انتشار چنین حقایق مهم بزرگی در روشن کردن گوشه‌های حساسی از تاریخ کشور است . انتشار همه اسناد و مدارک با ذکر منابع آنها صرفاً سابقه مین برستی و ایران دوستی و کشف علل و عوامل انحطاط کشور و بالاخره یادآوری دورانیهای سیاه بی‌خبری و جهالت زمامداران و مردم ایران در دوران قاجاریه است . گرچه نویسنده از بعضی اقدامات و ظنیرستانه ناصرالدین‌شاه قاجار نیز مدارک مستندی حتی بخط خود وی دیده‌ام ، با اینحال انتشار حقوق‌بگیران انگلیس را برای عبرت و بیداری و اطلاع هموطنان لازم میدانم .

مورخ الدوله سپهر ضمن قبول این نظرات اظهار داشتند : که اصولاً ترس و وحشت مردم از انگلیسها و اعتقادی که عده‌ای از رجال به هوش و نکوت و تدبیر و سیاست انگلیسها دارند ، بهیچوجه صحیح نیست . ایشان بطور مثال می‌گفتند که میرزا کریم خان رشتی در دوران جنگ دوم بین‌المللی معتقد بود که دنیای سیاست مثل منبری میماند که برپله بالای آن چرچیل نشسته و در پائین منبر استالین و روزولت دست بسینه منتظر فرمان او ایستاده‌اند . در حالیکه این طرز فکر اشتباه آمیز است . مورخ الدوله که خود ، درس هیجده سالگی با شور و وطنپرستی خاصی داخل اجتماع شد و با روح انقلابی در صف آزادیخواهان تندرو قرار گرفت

و در زمان اولتیماتوم ۱۹۱۱ علیه ناصرالملک نایب‌السلطنه و در موقع انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ برضد کابینه و توقیف الدوله قیام نمود و با کمک مرحوم مدرس و لشکرانی عریضه ایرانیان بمجمع اتفاق ملل را تنظیم کرد و با مساعدت آقا بان الهیار و علی پاشا خان صالح منشی - های سفارت امریکا موفق بصدور اعلامیه «لانسینگ» وزیر خارجه امریکا علیه قرارداد ایران و انگلیس شد. وی در سال ۱۹۱۴ بسمت منشی اول سفارت امپراطوری آلمان در تهران منصوب و مشغول کار شد و در این سمت با پرداخت رشوه به اعضاء سفارت انگلیس بطور غیر مستقیم از داخل سفارت کسب اطلاع میکرد و در تمام جنگ اول جهانی برضد انگلیس و روس و سایر متفقین فعالیت مینمود. در دوران مهاجرت با سلیمان میرزا، سادات و وحیدالملک همکاری داشت و در کودتای سوم خوت مورد تعقیب سید ضیاء - الدین واقع شد لیکن خود را از نظر مأمورین مخفی نگاهداشت تا توانست بوسیله عامری با سید ضیاء ملاقات کند. مشاغل دولتی مورخ الدوله بترتیب: ریاست دارالترجمه اداره گمرک، موران بلژیکی - ریاست کابینه وزارت مالیه و بعد وزارت داخله - رئیس محکمه وزارت مالیه - در دوره اول خدمت دکتر میا اسپو - رئیس اداره تفتیش وزارت معارف - رئیس اداره ثبت اسناد و املاک - کفیل وزارت بازرگانی و پیشه و هنر - رئیس هیئت مدیره شیلات - وزیر بازرگانی و پیشه و هنر بوده و هم اکنون مدیرعامل بانک بیمه بازرگان میباشد. سپهر عقیده خود را درباره انگلیسها از غلطهای مشهور دانسته، و در این باره مینویسد:

«آزمدتها باین طرف افسانه بی پایه و مایه ای در مغز موهوم پرست اکثر رجال ایران میخکوب شده مبنی بر اینکه در عالم سیاست هیچ رطب و یابسی وجود ندارد الا آنکه در ایست سیاه و سفید سر و پس مخفی انگلیس مضبوط باشد و انگلیسها بیچوجه جائز - الخطا نیستند آنچه کرده و میکنند از روی درایت و مال اندیشی است. دستگاه خلقت با انگشت تدبیر آنها میچرخد و هرگاه از اقداماتشان نتیجه مطلوبه حاصل نمیشود گویا عقول ناقص بشری قادر بدراکعت آن نبوده و بعدها شاید پس از یک قرن بتوانیم بفهمیم

که يك خبط فاحش را بکدام منظور عالماً و عامداً مرتکب شده‌اند .

حقیقت عکس اینست، یعنی انگلستان فقط با زور و قدرت توانسته بود بتأسیس يك امپراتوری عظیم توفیق یابد . تا اوائل قرن بیستم که طیاره اختراع نشده بود جزایر برتانی کبیر غیر قابل نفوذ بشمار میرفت . چون محاط بود از بزرگترین نیروی دریائی ، واحدی قدرت نداشت به آن سرزمین خصمانه نظرافکند . از روزی که سلطه آدمی بر هوا از قوه بفعل آمد انگلستان دیگر توانست لاف جزیره بودن و مصونیت داشتن بزند . از آن تاریخ ، زور بازویش کاسته شد و غنائمی که با آهن و آتش (نه باترور و تدبیر) بدست آورده بود ، بتدریج از چنگش رها گردید .

انگلیسها در هیچ کشور دیگری جزایران بهوش و فطانت معروف نیستند ، حتی نویسندگان و سیاسیون خودشان باین نکته اعتراف دارند ، چنانکه اسکار وایلد می نویسد :

«کند زهنی میراث نژاد انگلیسی است» و بالذکرین صدراعظم انگلیس در سال ۱۹۳۷ می گفت « سرعظمت برتانی کبیر در این نهفته است که ما انگلیسها در اقدامات خود هرگز از عقل و منطق متابعت نکرده ایم» . یکی از مورخین شهیر فرانسوی اندر موروا که تمایلات انگلیس پرستانه او بر احدی پوشیده نیست و چندین کتاب در تاریخ انگلستان و شرح حال رجال بزرگ آن سرزمین تألیف نموده در ضمن سخنرانی خودش در لندن ، قبل از آغاز جنگ اخیر مدعی بود که انگلیسها پنج روز بعد را نمی توانند پیش بینی کنند و تا پیشانی آنها بسنگ مصادف نشود خطر را احساس نمی نمایند . سپس خطاب به مستمعین اظهار داشت . «ای آقایان انگلیسها - من دوست شما هستم آمده ام شما بگویم که هیتلر با عقد موافقت نامه بحری ، سه بریک شماها را فریب داده و اغفال نموده مشغول ساختن تانک و طیاره میباشد و سرورس جاسوسی شما از همه جا بی خبر ، در خواب غفلت غنوده است !»

هامنکر خصائل ملت انگلیس هستیم : ملتی است دلیر ، آزادیخواه و عدالت دوست در عقاید خود مصر و عنود اما عموماً بطئی الانتقال و از این جهت سیاستمداران انگلستان

مر تکب خطاهائی شده اند که در زمان قدرت مکتوم مانده و اکنون که دوره کاهش نیرو فرا رسیده از پشت پرده استتار نمودار می گردد . باینکه لجاج نابهنگام در موضوع صادرات چای ، مستعمره زرخیز اتازونی آمریکا را از کف دادند و سایر مستملکات و معابر استراتژیکی را یکی پس از دیگری رها نمودند . چنان که در پایان نیمه اول قرن بیستم گوهر گرانبهای مانده هندوستان را از اکلیل امپراطوری رها ساختند اما در عوض خوشحال هستند که ممالک و مشترک المنافع ، تشکیل داده اند . و حال آنکه این کشورها در حقیقت مجموعه ای هستند از کشورهای « مختلف المنافع » . اگر انگلستان در دو جنگ بین - المللی پیروز نمند شد از راه فداکاری و جانبازی و جرأت و جسارت بودند بواسطه عقل و مآل اندیشی . نباید تصور نمود که دیپلوماسی انگلیس این دو جنگ را با علم و فتح نهائی بر پا کرده است . بلکه باید فهمید انگلستان در دو جنگی کشیده شده که برای هیچ کدام خود را آماده نساختد و فقط در حین محاربه توانسته است قوای خودش را گرد آورد . معذک نتیجه تا از هر دو جنگ معنأ متضرر شده است . باید دانست هر کشوری در تاریخ ایام عزت و زلتی داشته گاهی باوج عظمت و زمانی به حضیض حقارت افتاده است . همانطور که در قرن شانزدهم مملکت اسپانی به قله برتری رسید در قرن هفدهم و هیجدهم فرانسه تفوق را بدست آورد در قرن نوزدهم نوبت به برتانی کبیر رسید و در دنیا کوس فرمانروائی زد ولیکن از قرن بیستم قوس نزولی را طی میکند .

جنگ ترانسهال نکان شدیدی به انگلستان داد . جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ پایدهای اخلاقی و معنوی آن مملکت را متزلزل ساخت . جنگ ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ اساس مالی و اقتصادی و اجتماعی انگلستان را واژگون نمود .

بدبختانه سیاسیون ایران گرفتار یثه مرض عمومی و مسری و در زمان ناپذیر راجع به کرامات دیپلوماسی انگلیس شده اند . کوچکترین زحمتی برای غور و تأمل در مسائل بین المللی بخود نمیدهند . نه جرائد خارجه و نه کتاب مطالعه میکنند ، نه تفسیر مفسرین رادیوهای خارجی را گوش میدهند . آنها تصور می نمایند سیاست و دیپلوماسی عبارت از نوشیدن یک جرعه کوکتل در یک سفارت بیگانه و بعد حدسیات و تصورات و موهومات

را لباس واقعیت پوشانیدن است. من بگوش خود از يك ديپلومات ایرانی شنیدم که با آب و تاب بسیار و با لحن آمیخته به اعجاب و تحسین می گفت «پالمرستون دستکش سبز رنگ یر دست و دیسرایلی پانوی سفید بر تن و انگشتری قلمزده بر انگشت میکرده است!» اساساً در مشرق عادت به افسانه و مبالغه دارند مخصوصاً در ایران هر اقدام عادی سفارت انگلیس را باشاخ و برگ های گوناگون انتشار میدهند و از اهمیت نفوذ انگلیس و اعمال جادوگرانه دیپلومات های انگلیسی داستانها میدانید.

فراماسونری و تقی زاده

اینک موضوع فراماسونها را مثال میآوریم: تشکیلات مخفی فراماسونری که به فارسی فراموشخانه ترجمه شده يك مجمع اخلاقی است که هرگز در کارهای سیاسی مداخله مؤثری نداشته و ندارد. در عهد ناصرالدین شاه ملکم خان که از آزادیخواهان معروف آن زمان بود، اقدام به تشکیل فراموشخانه نمود که در نتیجه سوء ظن شاه قاجار منحل گردید، بعدها در رژیم مشروطیت سفید فراماسونری فرانسه بنام «شرق بزرگ» تأسیس یافت و در حال مشهور مانند حاج سید نصرالله نقوی و حکیم الملک در آن قرار داشتند. در سالهای اخیر یک مرتبه در شهر شهرت یافت که فراماسونری يك مؤسسه سیاسی است که انگلیسها بریاست سید حسن تقی زاده تشکیل داده و حل و فصل کلیه امور معضله ایران را بدست آن سپرده اند. هیچکس نپرسید چگونه تقی زاده که مدت پنجاه سال امتحان آزادی طلبی

۱ - برای اطلاع خوانندگان گرامی اضافه میکنیم که چند سال قبل سید حسن تقی زاده به اتفاق عدهای از رجال و فراماسون های ایرانی لژ فراماسونری «مهر» را که وابسته به گران لژ آلمان «ژرمن لژ» بود و به فراماسونری جهانی بستگی داشت در تهران تأسیس کرد. دامنه تشکیلات این لژ بتدریج توسعه یافت و لژهای دیگری بنام «ستاره سحر» و «آفتاب تابان» تشکیل گردید. چند سال از تأسیس این لژها گذشت، چون در آنها عدهای وطنپرست گرد آمده بودند، با اجازه «گران لژ ژرمن» قرار شد، سه لژ ماسونی مذکور مبدل به «گران لژ ملی ایران» گردد و بدون اینکه با ماسونی جهانی بستگی داشته باشد فعالیت مخفی بکند.

مرکز فراماسونری آلمان با این تقاضای آنها موافقت کرده و در مجله رسمی خود

داده و از مفاخر دانشمندان خاور بشمار میرود. دفعته‌آلت اراده سفارت انگلیس قرار گرفت. البته در صدر مشروطیت غالب افراد از قبیل تقی‌زاده و مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و سلیمان میرزا انگلستان را به روسیه مرجع دانسته و تمایلات انگلوفیلی داشتند.

اما پس از عهدنامه ۱۹۰۷ این تمایلات رو بکاهش نهاد تا آن که در جنگ بین‌الملل اول تقی‌زاده به برلین رفته و در آن جا در رأس یک کمیته ایرانی و هندی مبارزات بی‌امانی بر علیه انگلیس و روس آغاز نمود و افکار عمومی ایرانیان و هندی‌ها را بر ضد متفقین برانگیخت.

پس از شهریور ۱۳۲۰ نطق شکننده تقی‌زاده در مجلس بود که ارکان امتیازنامه نفت جنوب را بلرزه انداخت. شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم حتی هندی‌ها یادگار سال سیاه را فراموش نمودند و اعمال جا برانه کمپانی هند شرقی را بعد از عفو عمومی لرد کانینگ و صدور اعلامیه ملکه ویکتوریا از خاطرها زدودند. اما تقی‌زاده هنوز تقسیم‌نامه ۱۹۰۷ و موافقت با او تسماتوم ۱۹۱۱ را بر سیانیون انگلیس نمی‌بخشاید.

اغلاط مشهور

یکی از اغلاط مشهور دیگر رابطه موعوم جزیره نشینان افسوتگر با کاخ نشینان

— نیز پذیرش آن را اعلان نمود. اما پس از ششماه بیست نفر از اعضاء لژ دستاره سحره که در رأس آنها چند تن از رجال سرشناس قرار داشتند بار دیگر با وژرمن لژ تماس گرفته، بستگی خود را باین لژ و سایر لژهای ماسونی جهانی اعلام نموده و از وگرا ندلژ ملی ایران خارج شدند. در نتیجه اکنون در تهران دو لژ ماسونی دستاره سحره و «ناهیده» وابسته به لژهای آلمانی فعالیت میکنند و وگرا ندلژ ملی ایران هم بدون اینکه وابستگی بفراماسونهای انگلیسی، فرانسوی و آلمانی داشته باشند مستقلاً کار میکنند. فراماسونهای جهانی با این دسته از ماسونهای ایرانی قطع ارتباط کرده‌اند و آنها را بدرون تشکیلات خود راه نمیدهند.

در بین اعضاء لژهای کنونی مهر، صفا، وفا و آفتاب افراد وطنپرست و درستکاری وجود دارند، که نه مثل سید حسن تقی‌زاده گذشته تاریک داشته‌اند و نه هیچگاه «آلت‌فیل» واقع شده‌اند. بنابراین لازم بنظر رسید که قبلاً از این افراد شرافتمند پوزش بطلبیم.

کرمین و هم آهنگی آنان با این دسته در سیاست ایران می باشد که حتی رجال معروف ما راضی نشده اند افتخار تأسیس فرقه های کمونیستی را تنها بروسیه شوروی منتسب سازند . چنانکه یکی از ایشان ضمن اشاره به (مصطفی فاتح مدیر ایرانی شرکت ملی نفت که از مؤسسين حزب توده ایران بود) ، چند سال قبل در يك مقام رسمي گفت :



مورخ الدوله سپهر

«..حزب توده بر دو قسم است . حزب توده روسی و حزب توده انگلیسی» ما هر قدر تفحص نمودیم نتوانستیم بکنفر از اعضای حزب توده متمایل بانگلستان را پیدا کنیم شاید حکومت نظامی هم که تمام مؤسسات آن حزب و اعماق منازل افراد آنرا با دقت و کنجکاوی تحت بازرسی قرارداد هنوز نوشته های حاکی از رابطه يك کمونیست ایرانی با يك انگلیسی به دست نیاورده باشد .

باری برخلاف معتقدین باعجاز انگلستان ما تصور میکنیم که صندوق دیپلوماسی انگلیسها از سهو و خطا مالا مال است . برای ما پی بردن بخطاهای دیپلوماسی انگلستان در ایران از سایر نقاط آسانتر است . و جز در انقلاب مشروطیت که انگلیسها راه صواب اختیار نمودند و توانستند محبت ملت ایران را بخود جلب نمایند در اغلب موارد دیگر آنچه کرده اند موجب نفرت عمومی شده و غیر از ضرر محصولی بدست نیاورده اند .

یکسال بعد از آغاز مشروطیت معاهده کذائی منطقه نفوذ را منعقد ساختند «سهم شیر» را بروسها واگذار کرده اند و پیشنهادهای آنان را مبنی بر اینکه «از سطح خانه تا به لب بام از آن من» پذیرفتند !

همین انگلیسها پنج سال بعد با اخراج شوستر مستشار آمریکائی که بطور واضح

بخررشان تمام شد موافقت کردند . سیزده سال بعد قرارداد مضحکی با وثوق الدوله بستند و نتوانستند پیش بینی کنند که سایدول بزرگ مانع اجراء آن خواهند شد . عاقبت هم قرارداد باطل شد و یکصدوسی هزار لیره رشود که داده بودند موجب رسوایی راشی و مرثی گردید .

کودتای ۱۲۹۹

آنها در واقع کودتا آلت دست يك سيد جوان ایرانی شدند و آتش انفجار نسبت بخویش را بیش از پیش دامن زدند . دست پرورده انقلاب حق داشت رقبای احتمالی خود را بزندان افکند اما معلوم نشد سفارت انگلیس از حبس بعضی از رجال انگلیس - برست و امتحان داده چه منفعتی برد . جز اینکه عموم طبقات معتقد شدند که سفارت بریتانیا بدوست و دشمن نارو می زند . « مورخ الدوله سپهر در نوشته دیگری درباره سید ضیاءالدین چنین نوشته اند : « یکی از دوستان صدیق من سلطان محمد خان عامری رئیس کابینه ریاست وزرا بفکر اصلاح (فیما بین من و سید) برآمد و از رئیس خود تأمین گرفت و مرا با درشکه خویش به قصر گلستان عمارت بادگیر برد . در آنجا سید ضیاءالدین ضیاطبائی دیکناتوری که اقتدارات ناصرالدین شاهی را در دست داشت با کلاه پوستی از پشت میز صدارت بجلو آمد و با نهایت ادب و انسانیت مرا پذیرفت . در طی صحبت از نیات اصلاح طلبانه خود و ابطال قرارداد (کرزن - وثوق) بیاناتی کرد و گفت مردم بیپوده نسبت انگلوفیلی بمن میدهند . من دوستی با انگلیسها را تاحدی مؤثر و لکن دشمنی آنها را بی حد و حصر مضر تشخیص داده ام و بدین وسیله شق اول را اختیار کرده ام بدون آنکه زیر بار تحمیلات آنها بروم . سید در جواب کسانی که کودتا را ناقض قوانین میدانستند متوسل به (الضرورات تبیح المحظورات) شده گفت این اعتراض مانند اعتراضی است که بناخدای کشتی بنمایند از اینکه چرا دکل کشتی را بریده و ضرر وارد آورده در صورتی که اگر تمبیرید غرق سفینه حتمی بود ، از منته بعد و مردمان بی - طرف باید قضاوت کنند که آیا این کودتا لازم بوده است یا خیر . گفتم در اینکه سوء

اخلاق و کشمکش های سیاسی يك خستگی عمومی را سبب شده بود و انتظاری از تشکیلات موجوده نمیرفت، حرفی نیست. عامه طالب سرفکونی ترتیبات آشفته و هرج و مرج انگیز گذشته بودند و لازم میدانستند تمام اختیارات ملی مرکزیت یافته و بدست قوی و مقتدری سپرده شود تا در راه خیر عموم و مصالح عالیّه وطن بکار رود چنانچه بخواهیم این کودتا را با کودتای ۱۷۹۹ در نارتجستان من کلود بسنجیم البته قیاس مع الفارق خواهد بود ولیکن چون جناب عالی هم از پروردگان دوره انقلاب هستید و از اوضاع مدرسه قدیمه نفرت دارید انشاء الله توفیق حاصل خواهید فرمود. اما راجع به شخصی خودم امیدوارم بقول ارباب جرأند سوء تفاهم بکلی مرتفع شده باشد.

جنگ دوم و نفت

مورخ الدوله سپهر در دنباله بحث انگلیسها و غلطیهای مشهور که در بالا نقل شد چنین می نویسد: «در جنگ بین المللی اخیر اگر دیپلومات های انگلیسی از روی عقل و درایت رفتار میکردند، از طریق مسالمت میتوانستند، موافقت دولت ایران را برای استفاده از راه آهن سرتاسری بدست بیاورند، و بدون آنکه متحمل مخارج فزون کشی شوند و خاک وطن ما را زیر اشغال سپاهیان بیگانه قرار دهند بمقصود برسند! آنها در قضیه نفت جنوب نیز بطور ناشایسته رفتار نمودند بطوریکه نفت و آبروی خود را تماماً از دست دادند و بعد از قطع روابط سیاسی هر گاه از طرف حریف ایرانی آنها بعضی خبطها نمیشد هنوز بارک خیابان فردوسی و باغ بیلاقی قلّهک خالی از سکنه افتاده بود.»

تصور نشود که نگارنده ادامه قطع روابط سیاسی با دموکراسی بزرگی چون انگلستان را مفید میدانستیم، زیرا با تمام قلب تصدیق داشتم که طبقه حاکمه انگلستان در آستانه سخت ترین آزمایش، هرگز از آینده نومید نشده و اصول اساسی تمدن غرب یعنی احترام به شخصیت انسانی و افکار اقلیت و آزادی مبارزات سیاسی را محفوظ داشته است من فقط آرزو داشتم که دیپلوماسی انگلیس پس از تجدید عهد معتقد شود که اهمیت

ایران به کوه و دشت و یا آب و درختان نیست ، بلکه بسته به ساکنین آنست و تا موقعی که آنان حسن نیت خویش را گذشته از دولت ایران به ملت ایران ثابت نکنند منافع و مصالح حقیقی آنها در این کشور از گزند حوادث مصون نخواهد ماند .

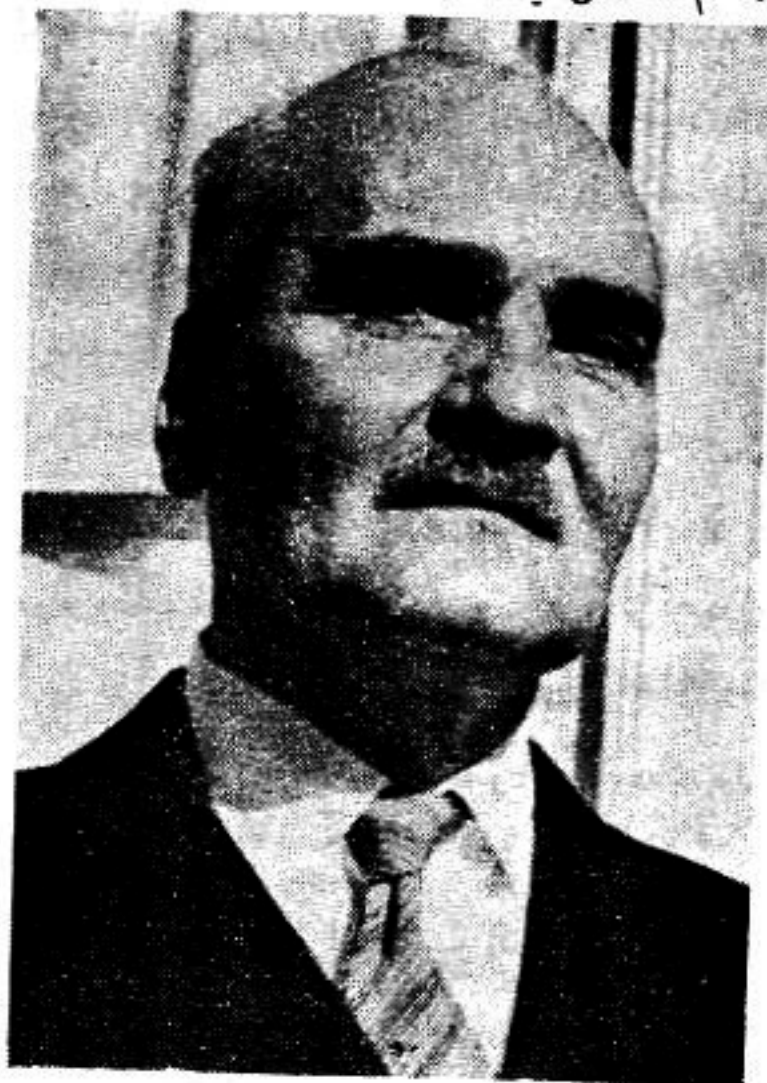
توضیحی درباره کمیته سیاسی ایران

ابراهیم صفائی محقق «بازیگران در هبران مشروطه» پس از انتشار مطالب مربوط به فعالیت‌های سیاسی سنا تور و سیاستمداران ایران سید حسن تقی‌زاده ضمن ارسال یک سندارزنده بخط و امضای یاقیمانده انقلاب مشروطیت ایران ، حقایق شکفت انگیزی را درباره وابستگی تقی‌زاده یا انگلیسها آشکار ساخته است . صفائی مینویسد :

از مسافرت آقای تقی‌زاده به برلن و تشکیل کمیته سیاسی ایران ، در آغاز جنگ بین‌المللی اول سخنی بمیان آمده بود . نمیخواهم در این زمینه چیزی بنویسم که در تشکیل این کمیته سیاست انگلستان الهام بخش تشکیل دهندگان کمیته بود یا احساسات میهن خواهی خودشان ؟ و این کمیته برای انگلیسها کار میکرد و یا برای ایران و آلمان ؟ قضاوت قطعی در این زمینه دشوار و محتاج به بحث طولانی و ارائه اسناد و مدارک قاطع میباشد . آنچه مسلم است آقای تقی‌زاده و نواب در رویدادهای مشروطه با سیاست انگلستان هماهنگی داشتند ، ولی عناصری هم که میتوان گفت کم و بیش وطنخواه بودند در آن کمیته آغاز فعالیت کردند ، مانند میرزا محمدخان قزوینی ، کاظم‌زاده ، سعدالله‌خان درویش ، نصرالله جهانگیر و پورداد و جمال‌زاده ، احتمال دیگر این است که پیروزیهای سریع و درخشان آلمان و اطمینان قطعی آن دولت به پیروزی تقی‌زاده و نواب که هم جوان بودند و هم موقع‌شناس و هم جاه‌طلب آنها را بسوی آلمانها کشانید تا در کنار آن دولت قرار گیرند و پس از پیروزی آلمان خوابهای طلائی خویش را برای خود و سران دمکرات تعبیر به واقعیت کنند ! ولی باز نکته تردید آمیز این است که بیشتر سران دمکرات ایران متهم بجانبداری سیاست انگلستان بودند و بعضی از کارهایشان هم این اتهام را تأیید میکرد . بهمین دلیل آلمانها و مردم ایران به دمکراتها اعتماد نکردند و پس از آنکه قیام ملی به پشتیبانی آلمان و عثمانی مبارزه

باروس و انگلیس و رهائی از بیدادگریها و تجاوزات دیرین آن دو دولت در ایران آغاز شد و «پرنس رویس» وزیرمختار آلمان این قیام را تقویت کرد، رهبری قیام از زعمای دمکرات سلب و بدست عناصر ملی و صالح مانند «رضاقلیخان نظام السلطنه» و «سیدحسن مدرس» افتاد.

باری، این مطلب اکنون مطرح نیست، مطلب این بود که آیا «کمیته سیاسی ایران» در برلن با انگلیسها سروکار داشت یا به آلمان خدمت میکرد؟ یا با احتمال دیگر سران کمیته برای رسیدن باوج قدرت و ریاست مطلقه به آلمان پیروزمند و دشمن کوب متوسل شده بودند، شاید این احتمال صحیح تر است. اما سندی در پیش چشم من است که این احتمال را هم مخدوش میکند.



سناتور سید حسن تقی زاده

میدانیم آقای تقی‌زاده پس از ترور سید عبدالله بهبهانی بعلت متهم بودن در آن حادثه در ماه شعبان ۱۳۲۸ از ایران به اسلامبول رفت و پیش از یکسال در اسلامبول بود و از آن پس هم گاهی به پاریس و گاهی به لندن مسافرت میکرد. قبل از رفتن به آمریکا مدتی در پایتخت انگلستان بود و با «ادوارد براون» و «مستر لنچ» روابط نزدیک داشت و حتی در این اقامت مخارج او را «مستر لنچ» متکفل بود، و این مستر لنچ سرمایه‌دار و نماینده پارلمان و از شرکاء کمپانی معروف لنچ بود که از اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه در جنوب ایران فعالیت راهسازی و بازرگانی داشت و گرداننده «جمعیت ایران» در لندن (Persia Society) هم او بود.

رابطه نزدیک آقای تقی‌زاده با لنچ و ادوارد براون و انگلیسی‌مآب بودن توابع اصالت‌کوشش کمیته سیاسی ایران را در برلن متزلزل می‌کند؛ مستند این گفتار و مناسبات آقای تقی‌زاده با لنچ نامه‌ئی است که آقای تقی‌زاده در ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۰ ق (می ۱۹۱۲) از اسلامبول به میرزا مهدی‌خان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن نوشته و از او برای مذاکره با مستر لنچ و فراهم آوردن موجبات مسافرت وی به لندن کمک خواسته است. اینک متن نامه آقای تقی‌زاده و عین آن :

۲۵ ج ۱ - دوست محترم مکرما - بعد از تقدیم سلام و عرض احترام آنکه چندی است رقیمة شریفه عالی را زیارت نکرده‌ام و تا امروز نتوانسته‌ام جوابی عرض کنم. اولاً چند کلمه در خصوص مطلب شخص مخلص مرقوم بود از زحمتی که در این باره قبول فرموده بودید تشکر دارم، در آن باب مرقوم بود که کمیته وجهی ندارد و مخارج لازمه را هم به زحمت جمع می‌کنند و هم آنکه مستر لنچ مقصودش آن بوده که مخلص عوض اسلامبول در لندن بعائن ...

النح، گمان میکنم در این فقرات مختصر اقتباس شده زیرا اولاً مستر لنچ بخود مخلص چیزی نگفته بود و ماخذ مخلص در نقل قول او فقط روایت «سردار اسعد»^۱ و

۱۳۲۵

ولست مخرم کرنا بعد از تقدیم سلام و عرض احترام آنکه
 چندی هست رقیه شریفه عالیبر ازیارت کرده ام و تا امروز نتوانستم
 جوابی عرض کنم اولاً چند کلمه در خصوص مطلب شخصی مخلص رقوم بود
 از آنستکه در این ~~موضوع~~ ^{موضوع} بودید تشکر چهارم در آن باب
 م رقوم بود که کتبه و سخن ندارد و خارج لازم را م بزمکت صحیح میکنند
 م آنکه ستر لنج مقصودش آن بوده که مخلص مخلص اکلا ببول در لنده
 با م الحج ... گمان میکنم در این فترات مختصر التباسی شده
 زیرا اولاً ستر لنج بخود مخلص چیزی نگفته بود و ماخذ مخلص در ^{نقل} قول
 او فقط روایت سردار کعبه و ممتاز السلطنه بود که عیناً در
 عیضه سابق نقل کردم و روایت آنها این بود که ستر لنج گفته
 «اگر خلافتی بر انگلستان آمده در آنجا بماند» (Persia Society)

«مختار السلطنه» بود^۱ که عیناً در عریضه سابق نقل کردم و روایت آنها این بود که «مستر لینچ» گفته بود اگر فلانی بانگلستان آمده و در آنجا بماند «جمعیت ایران» (نه کمیته ایران) متکفل مخارج او می شود...^۲ لہذا مخلص این زحمت را بحضرت عالی دادم، معلوم میشود که ایشان در نقل قول مشارالیه سهوی کرده اند ولی مخلص در خاطر دارم که مذاکره اینطور شد یعنی بمن اینطور نقل کردند و هم من در مکاتیب گذشته و به حضرت اجل عالی نقل را درست نوشتم و اسم جمعیت ایران بود نه کمیته ایران. باری بهر حال زحمات عالی مشکور است مخلص هم عذر مزاحمت شخصی را میخواهم در باب افتتاح مجلس نشیباتی که فرمودید شمر شمر میشود و امید است انشاءالله انتخابات بشود ولی اولیای دولت در توفیقات اخیر و حبس و نفی احرار و اختیار ملت و کتلی سابق سوء تأثیر از حرکات خود در افکار گذاشته و نمایلات خود را بروسها و نفوذ روسی چنان که جراید مینویسد آشکار کرد، دیگر چه مصلحت مملکتی در آن بوده نمیدانم، بعضی می گویند غرض شخصی بوده اگر چه در یکی از جراید انگلیس از قول یکی از ایرانیان لندن شرحی بود که مؤید و مصدق عمل دولت بود ولی بقاعده خذنا خالف العامه اگر از نطق اخیر «سازانوف»^۳ عبرت بگیریم باید دوستان ایران آنهایی را فرض کنیم که «سازانوف» دشمن ایران یعنی دشمن پلنیک خود میداند.

در باره اخوی از راه لطف سؤالی رفته بود، عرض میشود که هنوز تا امروز از مکان مشارالیه خبری نیافته ام اگر چه سالم بودنش را ولودر اشد زحمات میدانم دیگران از مبتلایان یکان یکان بتدریج هریک به حمایت یک جانی چاره برای خود کردند و نجات یافتند و چون مخلص پناهی در میان مخلوق ندارم هنوز گرفتارم، وضع ایران باز هم تسلی بخش نیست.

در باره جلب مخلص با آنجا هر اقدامی بفرمائید در آتیه اسباب اطمینان میشود باقی

۱- صدخان مختار السلطنه وزیر مختار اطریش.

۲- سید محمد جمال زاده در مجله یفما می نویسد: تقی زاده هنگام اقامت در آلمان ماهی چهارصد مارك از دولت آلمان مقرری ماهانه میگرفت.

۳- وزیر خارجه روسیه.

عریضه را با ادعیه خالصانه ختم میکنم. س.ح. تقی زاده. - نمیدانم وکیل الرعایا از لندن بکجا رفت اگر خبری داشتند باشید مرا هم مطلع فرمائید. تقی زاده.

قرینه دیگر که اصالت کار و کمیته سیاسی برلن را ضعیف می کند و مفاد این نامه آقای تقی زاده را هم تأیید می نماید، انتخاب جناب ایشان در آبان ۱۳۲۰ بمقام وزیر مختاری ایران در لندن میباشد، هرگاه در کمیته سیاسی برلن آقای تقی زاده بدشمنی با انگلیس برخاسته بود، هرگز دولت انگلستان او را بسفارت در پایتخت خود نمی پذیرفت و پذیرش نمیداد. بویژه در آن هنگام پراهمیت و حساس که دولت انگلیس با دولت آلمان پیکاری کوبنده و نابودکننده داشت و نمی توانست کسی را که در جنگ پیش بریان او و بسود آلمان در برلن تلاش میکرد است بعنوان نماینده سیاسی کشوری که در آن سالها پل پیروزی انگلیس و باران هم بیکارش بود بپذیرد.

با این مقدمات گمان نمیرود دآوری آقای سپهر در مورد کمیته سیاسی برلن و آقای تقی زاده و ثواب مبنای درستی داشته باشد.

(پایان مقاله صفائی)

اینک که مقاله صفائی نقل شده بحث درباره نامه دیگری
تند روان و
 که سندگویی از ارتباط سید حسن تقی زاده با انگلیسها و
افراطی های صدر
 قبول مقرری از طرف یک انگلیسی، که در سیاست شرق و بخصوص
مشروطیت
 ایران تأثیر فراوان داشته است، میپردازیم.

این نامه بعد از عزیمت اجباری تقی زاده از ایران و شهادت آیت اله سید عبدالله بهبهانی نوشته شده است. بطوریکه در تواریخ مشروطیت ایران نوشته اند، پس از صدور فرمان مشروطیت و افتتاح اولین دوره مجلس شورای ملی، آزادی در ایران جان تازه ای گرفت. این دوره از مجلس شورای ملی را بایستی دوران «آزمایش اجرای حکومت پارلمانی ایران» نامید. مردمی که تشنه حکومت پارلمانی و عدالتخانه و حکومت قانون و عدلیه، بودند، بکمال بعد، آزادی را بصورت هرج و مرج دیدند و بتدریج دو دسته «اعتدالی» و «افراطی» از بین آزادبخواهان و مشروطه طلبان بوجود آمد. در

این دوره بود که « نیروی انقلابی » پایه‌گذاری شده و بمب سازان فتقازی و گرجی که حیدر عمو اوغلی یکی از سران آنها بود ، در تند روی و افراط شرکت داشتند .

متأسفانه تند رویهای نیروهای انقلابی و دیگر دستجات افراطی ، صدمات بزرگی بسیر مشروطیت ایران وارد آورد . چون در آن دوران هنوز حکومت پارلمانی نضج نگرفته بود ، هر گاه اعتدال بیشتری رعایت میشد قدرت استبداد بفاصله کمی بر نیروی آزادی چیره نمیکردید و اساس آنرا موقتاً درهم نمی‌ریخت .

آزاد یخواهان اعتدالی که اکثر آنها پیشروان آزادی قبل از صدور فرمان مشروطیت بودند ، عقیده داشتند که برای استحکام و قوام مشروطیت باید جانب اعتدال مراعات شود آنها در عین حال میخواستند مردم را بحقوق واقعی و فردی خود و مبانی حکومت پارلمانی آشنا سازند ، تا نهضت مشروطیت ایران مسیر سالم و مداوم خود را طی کند . ولی متأسفانه کار ملک و ملت بدست تندروان انقلابی بود که با ترور و ایجاد وحشت وضع عمومی مملکت را به هرج و مرج سوق دادند . در رأس دستجات افراطی و تندرو ، انجمن آذربایجان قرار داشت که رهبران رؤسای آن سید حسن نقی زاده و حیدر عمو اوغلی بودند . در کشاکش مبارزه دوران استبداد صغیر « انجمن آذربایجان » فرمان قتل محمد علی شاه را صادر کرد و روز ۲۵ محرم ۱۳۲۶ هنگامیکه وی عازم دوشان تپه بود ، نزدیک خیابان ظل السلطان ، دو نارنجک بسوی اتومبیل سلطنتی پرتاب گردید . بمب انداز بخیال این که شاه در اتومبیل نشسته است اتومبیل را هدف قرار داد ، حال آنکه او در کالسه‌کهای داشت که بفاصله کوتاهی بدنیال اتومبیل حرکت میکرد ، در این ماجرا شاه زنده ماند ، ولی چند فراش و چماق دار کشته و مجروح شدند ؛ و آنگاه محمد علی شاه بجای رفتن به دوشان تپه ، بقصر سلطنتی بازگشت . این سوء قصد شاه را مصمم به برانداختن مجلس کرد و بدنیال آن ، مجلس بمباران و تعطیل شد ، ماجرای این بمباران و تعطیل بالاخره به عزل وی منتهی گردید . این دو واقعه که محرك اصلی آن ، انجمن آذربایجان و سایر تندروان بودند و ترتیب کار را حیدر عمو اوغلی داده بود سبب شد تا پس از عزل محمد علی شاه و تشکیل مجلس دوم ، اختلاف بین اعتدالیون و افراطیون بالاگیرد . در نتیجه عناصر

افراطی درصدد ازین بردن آن دسته از مؤثرین مشروطه خواه که در دوران قبل از صدور فرمان فعالیت بزرگی داشتند و اکنون جزو اعتدالیون بودند، برآمدند. اولین قرعه بنام آیت‌اله بهبهانی اصاب کرد و او که تنها مرد مبارزه با دسته افراطی بشمار میرفت، در روز ۸ رجب ۱۳۲۸ ترور گردید.

پس از ترور مرحوم آیت‌اله بهبهانی، جامعه مسلمان ایران همه روحانیون علیه مشروطیت و آزادیخواهان بپا خاستند. سید محمد کاظم یزدی که از بزرگترین مراجع تقلید شیعه و مقیم نجف بود، پس از شنیدن خبر اعدام «شیخ فضل‌الله نوری» و ترور «آیت‌اله بهبهانی» از جنایاتی که در ایران علیه پیشوایان مذهبی میشد، آنقدر متأثر گردید که همواره میگفت «ایرانیها دین ندارند» ولی آنها که از کنگه این جنایات آگاهی داشتند، میدانستند که ترور و آدمکشی‌های اواخر مشروطیت «بدستور کمیته دهشت» که یکی از شعب «انجمن آذربایجان» در تهران بود صورت میگرفت. در رأس این انجمن سید حسن تقی‌زاده و در رأس «کمیته دهشت» حیدر عمو اوغلی قرار داشت. پس از ترور مرحوم بهبهانی «آخوند ملا کاظم خراسانی» که خود از مشروطه خواهان بود و کتابی نیز درباره مشروطیت نوشته است، با تفاق «آیت‌اله عبدالله مازندرانی» حکم تکفیر تقی‌زاده را صادر و بمجلس ابلاغ کردند. متن این تلگراف که از بایگانی مجلس شورای ملی گرفته شده عیناً نقل میگردد:

مقام منبع نیابت سلطنت حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم مجلس محترم ملی. کابینه وزارت سردارن (کذا) اعظام چون ضدیت مسلک سید حسن تقی‌زاده که جداً تعقیب نموده است با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر خود داعیان ثابت و از مکنونات فاسده اش علناً پرده برداشته شده است لذا از عقوبت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمه این مقام منبع بالکلیه خارج و قانوناً و شرعاً منجز است، منعش از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت بر ملت و بر عموم آقایان علماء اعلام و اولیاء امور و امناء دارالشورای کبرای و قاطبه اهراء و سرداران عظام و آحاد عساکر معظمه ملیه و طبقات ملت ایران ایدهم‌اله [خواننده نشده] العزیز واجب و تبعیتش از مملکت ایران

فوراً لازم و آنقدر مسامحه و تهاون حرام و دشمنی با صاحب شریعت علیه اسلام . بجای او امین دین پرست و وطن پرور ملت خواره صحیح المسئله انتخاب فرموده و او را منفذ و فاسد مملکت شناسند و بملت غیور آذربایجان و سایر انجمن های ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عزاسمه را اخطار فرمایند و هر کس از او همراهی کند در عین حکم است و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بجمیع ما رقم قد صدر الحکم من الاحقر ، عبدالله مازندرانی قد صدر الحکم من الاحقر الجانی محمد کاظم خراسانی بذک .

پس از وصول حکم فوق تهران ، سید حسن تقی زاده مجبور
عزیمت از ایران بعزیمت از تهران شد ، منتهی مجلسیان برای اینکه باو کمک
و دعوت انگلیسها نقدی کرده باشند ، مرخصی سه ماهه باو داده و با پرداخت

مقرری مذکور از تهران به تبریز و آذربایجان به استانبول رفت .
 او شش ماه در استانبول بود . هنگام توقف در آنجا نامه هایی به سردار اسعد و ممتاز -
 السلطنه نوشته و از آنها خواست تا در صدور شغل و کاری برای او برآیند و سرانجام شش
 ماه بعد به پاریس رفت . سردار اسعد با وسائلی که داشت ، موفق شد مستر لینیچ سرمایه
 دار و نماینده پارلمان بریتانیا و گرداننده و انجمن ایران ، را به پاریس بیاورد تا حضوراً
 با او مذاکره نماید .

بموجب نوشته خود تقی زاده ، بین لینیچ و او و سردار اسعد چندین ملاقات روی
 میدهد که در یکی از ملاقات ها ممتاز السلطنه سفیر ایران در پاریس نیز حضور داشته است .
 در ضمن گفتگوها ، لینیچ به تقی زاده پیشنهاد میکند تا بلندن برود و با او و « انجمن
 ایران » همکاری نمایند و تعهد پرداخت و مخارج او را هم مینماید . لینیچ به تقی زاده
 میگوید : وجود شما در اروپا بما فرصت میدهد که بطور غیر مستقیم تبلیغات مورد نظر را
 بنمائیم . ولی لینیچ هیچگونه توضیحی درباره اینکه چه نوع تبلیغاتی میخواهد بنماید
 نمی کند . و شاید هم منظور او از (تبلیغات غیر مستقیم) نعل و آرواره زدن میباشد .

تقی زاده که نه میتوانسته با ایران برگردد و نه میخواسته در استانبول بماند و یاد دعوت

ممتاز السلطنه را برای زندگی در پاریس قبول کند، دست بدامان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن میشود و از او میخواهد که به «لینچ» مراجعه کند و از او بخواهد تا بار دیگر وی را برای (تبلیغات غیر مستقیم) بانگلوستان احضار کند.

مثل اینکه در پشت این ماجرا، عده‌ای انگلیسی دیگر نیز بوده‌اند، زیرا تقی زاده در نامه‌اش صحبت از (حضرات) انگلیسیها نموده سؤال میکند «در صورت ثابت بودن حضرات در قوول خودشان جزئیاتش معلوم شود که چگونه متکفل میشوند و بچه‌اندازه مساعدت مینمایند و هم تا چند مدت متکفل میشوند؟» اینک با نقل عین نامه تقی زاده قضاوت دربارهٔ مندرجات نامه هفت صفحه‌ای او را بعهده خواننده گرام و امیدگذارم:

۲۷ مارچ - دوست محترم مکرماً - بعد از تقدیم سلام و عرض احترام معروض میدارد، رقیقه محترمه بار ساله و اوراق ملفوف زیارت گردید و موجب امتنان شد. دیروز هم مرحمت نامه گرامی شاعر بر یادآوری ارادت نمودند هنگام عید و تبریک سال نو با کمال شکران تلخیص شد، مخلص نیز عید شریف عالی را تهنیت عرض میکنم و در این تجدد سال مشغول دعای سعادت و سلامت و عزت حضرت اجل عالی هستم و این که از تقدیم تبریک سال قصور نمودم سبب آن بود که مخلص امسال رسماً بهیچ نوع عید نگرفته و مراسم آنرا بعمل نیآوردم و حتی از دیدن و بازدید هم کاملاً آساک نمودم زیرا در حقیقت اوضاع عموم ایران و بالخصوص وضع فجیع شهر و ولایت ما را ماتم دار نموده و مجال برای ادای وظائف عید نگذاشتند، بهر حال همانطور که مرقوم فرموده‌اید مخلص نیز شریک این تمنا هستم که انشاء الله سال جدید، برای ایران اگر یک دوره سعادت هم نباشد یک دوره سکونی باشد و این مملکت بدبخت نفسی آسوده بکشد، خدمت جناب مستطاب اجل آقای میرزا عبدالغفارخان نیز سلام مخصوص و عرض تبریک میرسانم، از حضرت آقای علاء السلطنه تا امروز هیچ خبری تیساقتم، امیدوارم سلامت در تهران رسیده‌اند، مستدعیم در موقع مکاتبه حضور ایشان از قبول مخلص نیز مخصوصاً سلام خالصانه برسانید.

دیگریک مطلب و یا زحمتی نیز بحضور عالی داشتم و ابتدا خیلی عذر میخواهم از اینکه چون کسی غیر از حضرت اجل عالی را در آنجا ندارم مجبوراً این نوع زحمات را به آن دوست محترم استدعا میکنم، عرض مذکور از اینقرار است: اوقاتیکه در پاریس بودم «جناب مستر لینیچ» به پاریس برای دیدن «سردار اسعد» آمده بود و مخلص نیز در آن دو سه روزی که ایشان در پاریس بودند هر روز با ایشان و سردار اسعد ملاقات میکردیم و در یکی از آن مجالس «ممتاز السلطنه» سفير پاریس هم بود فقط روز آخر که «مستر لینیچ» عازم عودت به لندن بود برای حضور در ضیافت «پرشیا سوسیته» که «لرد کرزن» هم در آنجا تعلق کرد، به وداع سردار اسعد آمده بود مخلص حاضر نبودم ولی ممتاز السلطنه بوده است، یاری مستر لینیچ روزهای قبل بمن میگفت که شما در اسلامبول نمایند و البته به اروپا بیایید و در لندن یا کمبریج بمانید، در اسلامبول ترقی کمالات و استفاده معنوی ممکن نیست ولی در اروپا علاوه بر آنکه انسان میتواند تحصیل کند حتی بیکار نشستن و امرار زمان هم انسان را تکمیل میکند، مخلص حرف او را تصدیق میکردم و چون عذرهای شخصی داشتم بدفع الوقت میگذرانتم، تا چنانکه عرض شد آنروز اخیر که من حاضر نبودم مشارالیه این حرف را با سردار اسعد تجدید کرده بود و بعضی استفسارات و تحقیقات از احوال خصوصه من نموده بود و پس از آن گفته بود که اگر فلانی ترك اسلامبول گفته بلندن بیاید و در انگلستان اقامت گزیند جمعیت ایرانیان «پرشیا سوسیته» یعنی persia society همه مخارج و مصارف او را متکفل میشود و میپردازد، در این مقام ممتاز السلطنه هم گفته بود که اتحادیه فرانسه و ایران یا Union Franco perisans نیز حاضر است که اگر فلانی در پاریس اقامت کند مصارف او را بعهده گیرد و این فقره مذاکره و قبول شده است فردای این گفتگو که من سردار اسعد را دیدم تفصیل را بمن نقل کرد و هم تکلیف کرد که من یکی از این دو مسئله را قبول کنم، زیرا میگفت وجود شما برای کار کردن برای ایران در اروپا لازم است و ما همیشه باید دو سه نفری در مرکز اروپا داشته باشیم که من غیر رسم پروپاگاندا کار کنند، مخلص گفتم با این مطالب کاملاً شریکم و همشه

گفتم که چند نفر در اروپا باشند مفید است ، علاوه بر اینها من شخصاً چندان مایل به اقامت اسلامبول نیستم و در صورت استطاعت یکروز در آنجا نمانم و اروپا را ترجیح میدهم ولی در نظر من مخلص گرفتن وجه معاش از فرنگیها آنهم برای يك شخص که کم و بیش شهرت و عنوانی دارد شایسته و مناسب نیست و بقدر مقدور باید امتناع کرد و انگیزی برای انتقال در امور ایران و حفظ وطن بر علیه روس یا انگلیس از خارجه استفاده کردن دلیل عجیبی بر کم همتی دولت خودمان و هم تناقض غریبی میشود . اگر چه هم این اشخاص دوستدار ایران باشند ! ولی باز انسان کاملاً آزاد نصیبود و هر قدر آنها را ضعیفتر کنند باید بدلتخواه آنها حرکت کند الخ ...

خلاصه شرحی از این قبیل گفتم تا مشارالیه یعنی سردار اسعد نیز با من کاملاً هم عقیده شده گفت خوب است دولت ایران قراری در این باب بدهد و گفت چون من بطهران برسم فوراً در اینباب قراری داده نتیجتها بشما مینویسم و بر این مصمم شد ولی بعد از آنکه مشارالیه بطهران رفت تا امروز مکتوبی ننوشته و گویا بحکم طبیعت از خاطرش رفته یا اشتغالات مجال نداده من نیز بحکم طبیعت خود دیگر تا امروز چیزی به او ننوشته‌ام .

حالا مقصود از مزاحمت سرکار این است که این اواخر ماندن در اسلامبول برای مخلص غیر میسر گشته و بپیر نحو است میخواهم خاتمه باین نحو حیات بدهم در این حال باید به ایران (برخلاف میل خود) برگردم که هیچ میل ندارم و یا به ترکیبی در اروپا بمانم ، لهذا اینمسئله سابق باز بخاطرم افتاد که در صورت امکان باز چندی حضور عالی بگذرانم ، رفتن پاریس را هم با آنکه آقای ممتاز السلطنه در دعوت من از لندن دوباره تکرار و اصرار کرده که همه نوع استعمال اسباب فراغت خاطر میسر میشود بهیچوجه حاضر نیستم ، اینک میخواهم از حضرت اجل عالی در عالم ارادت و دوستی خواهشمند شوم و مزاحمت دهم که در این کار يك استمزاج و استکشافی بفرمائید یعنی مقصود عمل این است بطور شایسته و آبرومندانانه از طرف خودتان (نه از قول مخلص) ابتدا در ملاقات با «مستر لینچ» مذاکره و در عرض کلام و بطور حسبحال

فرمائید و استمزاج فرمائید که چطور است فلائی را باینجا بیاوریم و هكذا ... دیگر ترتیب صحیح آن را آنجناب بهتر از من میدانند ، منظور اینستکه در صورت ثابت بودن حضرات از قول خودشان جزئیاتش معلوم شود که چطور متکفل میشوند و بچه اندازه مساعدت مینمایند و هم تا چند مدت متکفل میشوند ؟ در صورت قرار بر حرکت از اینجا ، مخارجی هم در مسافرت خواهد بود و هكذا ... دیگر بیش از این زحمت نمیدهم ، حضرت اجل عالی را اشاره کافی است و از مختصر مفصل ننوشته میخواهید و ناگفته میدانید ، فقط استدعای مخصوص از آنحضرت این است که این مطالب و عرایض خواه نتیجه داشته باشد یا نه بطور خصوصی در حضور عالی مکثوم بماند و در صورت امکان هرچه زودتر جواب مرحمت فرمایند ، اینرا هم عرض کنم که در صورت انجام این عمل مخلص میخواهم قدری اوقات بمطالعه و تکمیل معلومات بگذرانم و زیاد نمیخواهم در امور سیاسیہ امرار نمایم ، اگرچه آنچه در موقع لزوم ضرور شود یا فایده داشته باشد مطابقه ندارم ، بتصویب سرکار عالی است. درختم عریضه باز ادعیه خالصانه خود را بر مزید عزت و اقبال عالی و احترامات فائقه را تقدیم میکنم و منتظر زیارت اخبار سلامت عالی و جواب هستم ، مستدعیم چند کلمه هم از اوضاع سیاسیہ ایران مرقوم فرمائید که اینجا هم خبر خیلی کم است. مخلص صمیمی س - ح - تقی زاده .^۱

۱ - دانشمند فقید، محمود محمود ، یادداشتها و اسناد و مدارک بسیار جالب و نفیسی از دوران همکاری سیاسی و حزبی با سید حسن تقی زاده نوشته بودند ، که بنا بقولی که به تقی زاده داده اند ، مادام که در قید حیات هستند ، آن اسناد و مدارک انتشار نمی یابد. یکبار که بمناسبتی از ملاقات با تقی زاده سخن پیش آمد ، استاد بزرگووارم فرمودند بار دیگر بملاقات تقی زاده بروید و بایشان بگوئید طبق قولی که داده ام تا ما دو نفر در قید حیات هستیم آنچه که بین ما گذشته منتشر نخواهد شد، چون این دستور ایشان چند بار تکرار شد ، بناچار بملاقات آقای تقی زاده رفتم و در حضور مرحوم احمد فرامرزی عین گفته های دانشمند فقید را تکرار کردم و ایشان هم تشکر کردند . این اسناد و یادداشت های گرانبها در محل قابل اطمینانی نگهداری میشود که در موقع مقتضی انتشار خواهد یافت . امید است در آنوقت گوشه های تاریک دوران پنجاه ساله گذشته روشن شود .

از طرف خودتان (نه از قول مخلص) ابتدا در ملاقات با سرسرخ مذاکره
در عرض کلام و بطور حسابال بنویسید و استزاج فرمائید که چگونه است
ظانان را با اینجا بیاوریم و بکنده... دیگر شریف صحیح آنرا آنجا
بهرتر از من میدانید منظور اینست که در صورت ثابت بودن حضرت
در قول خودشان جوئیاتش معلوم شود که چگونه متکفل می شوند و بچانداز
مساعدهت می نمایند و م تا چند مدت متکفل می شوند در صورت قرار بر
حکمت از اینجا بخارجی در مسافرت خواهد بود و بکنده... دیگر پیش از این

و زیاد نمی خواهم در امور سبکته ابرار نمایم اگر چه آنچه در موقع لزوم
ضرور شود یا فایده داشته باشد معنایقه ندارم در هر صورت بسته
بتصرف سرکار عالی است در حتم عریضه باز ادعیه خالصانه
خود را بر نریزید و اقبال عالی و احترامات فائده را تقدیم می کنم
غفلت زیادت اعتبار سلامت عالی و جواب هستم مستدعیم
چند کلام از اوضاع حاضره سبکته ایران مرقوم فرمائید که اینجا
خبر خلیفه کم است مخلص صمیمی

وساطت

پروفسور براون

پس از اخراج تقی زاده از ایران و اقامت اجباری او در اسلامبول، پروفسور براون انگلیسی نامه‌ای به آخوند ملا کاظم خراسانی نوشته و از او شفاعت می‌کند، تا شاید از

اینراه حکم نسخ و بطلان تکفیر صادر شود. این نامه که بخط پروفسور براون است و در جزو مجموعه خطوط مشاهیر مرحوم دکتر قاسم غنی بوده، بوسیله عباس اقبال در مجله یادگار منتشر شده است.^۱ پروفسور براون در باره تقی زاده به مرحوم آخوند خراسانی چنین مینویسد:

... عرض دیگری که اگر جسارت نباشد میخواستم عرض بکنم اینست که درین اواخر دو کاغذ داشتم از آقای سید حسن تقی زاده که حالا در اسلامبول منزوی بلکه منفی است و چون در مدتی که اینجا بود خیلی آشنا بودیم و کمال صدق و درست کاری او را بپراهمین قاطعه و دلائل ساطعه ثابت کردم و بعد مسموع شد که قدری تند روی می‌کند حتی در افواه افتاد که تکفیر شده است اگرچه بعد معلوم شد که این خبر اصلی ندارد باری محض آن دوستی که در میان ما بود بایشان نوشتم که تند روی نکنند و خصوصاً بقدر متدور حضرات آیات الله را تقویت بنمایند که امید ایران بل امید اسلام در ایشان مذکورست و این همه فداکاریها در راه حب الوطن کرده‌اند چنانچه همه چه در ایران و چه در خارج از ایران می‌دانند، در جواب نوشتند که: در اطاعت و اجابت هر نوع نصایح خالصانه عالی با جان و دل حاضریم و مستدعیم که مثل یک معلم شفیق آنچه بنخاطر شریف میرسد بدون هیچ ملاحظه بمخلص بنویسید که خدا شاهد است که با کمال خلوص از آنها استفاده می‌کنم و باز خدا شاهد است که هیچ گناهی عملاً نکرده‌ام و اگر خطائی از من سرزده که خودم با همه نوع دقت ملتفت نشده و نمی‌شوم خلوص نیت خود را که فقط دارائی من در عالم است کفاره آن قرار میدهم و از خداوند

۱ - عباس اقبال در مقدمه نامه براون و آخوند مینویسد و دو مکتوب ذیل که سواد آنها در اینجا نقل میشود در سال ۱۳۲۹ قمری بین مرحوم ادوارد براون مستشرق نامی انگلیس و مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی که مساعی هر دو در استقرار مشروطیت ایران حاجت بیاد آوری ندارد مبادله گردید... (مجله یادگار شماره ۲ سال اول).

میخواهم که مصائب ایران را کم کرده بر بلایای شخصی من بیفزاید و با بدبختی ابدی من نجات ایران را فراهم نماید .

حالا شخصی که اینقدر جوایز بهبودی وطن خود باشد ولو خودش در میان هلاک و مضمحل شود آیا جای افسوس نیست که چنین در گوشه عزالت افتاده باشد .
امشب چون خیلی دیر شده است بیش ازین زحمت نمی‌دهم ، همیشه منتظر فرمایشات و دعاگوی دوام بقای شریف آن وجود مسعود بوده و هستم .

کمترین خیرخواهان ایران ادوارد براون انگلیسی .

مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی در جواب براون چنین مینویسد :

۳ رجب ۱۳۲۹ نجف

کامبریح حضرت العالم الفاضل دکتر ادوارد براون دامت افاضاته و فضائله - مقام ریاست روحانی مسلمین جعفری خاطر آنجناب را مسبوق مینماید . رقیه کریمه آن جناب فخامت نصاب را با یک خوشوقتی کاملی مطالعه کرده بر تمام مطالبش مطلع شدم نصایح مشفقانه و ارشادات خالصانه را با یک توجه مخصوص استقبال کرده ملاحظه آنها را باعث عواطف مفرجه و ارتیاح حیات باطنیه خودم تصور نمودم سفارش و تشویق بعشایر ایالات و سایر طبقات در حفظ امنیت و سدر راه بیانه متجاوزین دائماً به تلگراف و مکتوبات شده و میشود و با عاملهای استبداد و ارتجاع با تحریکات خارجی بدون تقویت وقت دقیقه در جهالت عنصر غالب کاریکنند اوضاع فعلی اطمینان بخش هستند تا بعد چه ظاهر شود .

از بابت وزیر خارجه سابق آقای حسینقلیخان نواب و آقای تقی زاده و سایر دوستان ایران ریاست روحانی کاملاً مطلع است و خیرخواهی و خدمات آنها را مسبوق است اما بدبختانه این تغییرات لازمه قهری زمان ثوره و انقلاب است بواسطه آنکه خادم خیلی زود با خائن مشتبه میشود مقام روحانیت هم که مداخله در این جزئیات

۱ - این نامه بخط میرزا عبدالرسول یزدی است که پای آنرا آخوند مهر و امضاء کرده ولی نامه براون بخط خود اوست که هر دو در مجموعه اسناد دکتر غنی موجود است .

را عهده ندارد مع ذلك امید است که بزودی تمام امورات تدارك شده کارها باشخاص لایق سپرده شوند .

حالا حسیات صمیمانه خودم را تکرار کرده و بهمین قدر اکتفا مینمایم .

محمد کاظم خراسانی

چون نامه مرحوم ملا کاظم خراسانی ، تکفیر نامه سابق الذکر را نفی نکرده تقی زاده توانست بایران مراجعه کند. اما به سبب اینکه در خاتمه نامه گفته شده بود « امید است که بزودی تمام امورات تدارك شده کارها باشخاص لایق سپرده شوند» بعدها در تعویض مقامات مختلف مملکتی به تقی زاده مخالفتی از طرف جامعه روحانیت نشد و سید حسن تقی زاده چندین بار وزیر ، سفیر و سناتور شده و علاوه بر مقامات علمی که داشت در جوامع مختلف نیز صاحب مقام و عناوین بوده و هست .

انتقاد بر انتقاد حقوق بگیران

دانشمند محترم محیط طباطبائی ، نخستین نویسنده‌ای بودند که در باره اسناد حقوق بگیران تفسیری نوشتند. ایشان در روزنامه پارس^۱ تحت عنوان «در میان حق و باطل» چنین مینویسند:

در هر قضیه‌ای از قضایا، از همه صورتهائی که عرضه میشود يك صورت آن حق است و ناگزیر صورتهای دیگر باید ناسخ و باطل محسوب شود.

این يك مصادره تاریخی است که همه پژوهشها و کنجکاویها و بررسیهای اهل اطلاع در پیرامون آن دور میزند و همه برای کشف آن صورت حقیقی تلاش میکنند. بدرم از کسانی بود که تاریخ ایران را در مکتب زواره از روی تاریخ معجم آموخته و بعدها از روی روضة الصفا و ناسخ التواریخ بر کم و کیف آن افزوده بود.

در سال ۱۳۲۷ پس از غلبه مشروطه خواهان که از طهران بنزوازه برگشت تعدادی کتاب فارسی متداول روز برای من که تازه شاگرد مکتبی شده بودم از نظام و نشر سوات آورد .

یکی از آنها کتاب تاریخ ایران فروغی بود که مطالب آن بروش نویسندگان مغرب زمین تحریر یافته بود.

بعدها که قادر بخواندن آن شده بودم و بر او صفحاتی از آنرا میآموختم میگفت مگر عقل میتواند باور کند که يك مرتبه جزء مهمی از زمان را از وجود دهها مرد معروف و نامدار که نام ایشان زبانزد مردم شده است بپیرایند و نامهای افراد ناشناخته را که از حیث لفظ و معنی هیچ مناسبتی با زبان فارسی ندارد بجای آنها بگذارند و بگویند آنچه هزار سال میگفتید غلط بود و صحیحش این است! این تعجب آن مرحوم وارد بود ولی بالاخره از میان آن دو صورت تنها یکی میتواندست حق باشد و آنهم صورت غربی بود که قراین و دلایل دیگر آنرا تایید میکرد.

در باره امانت و خیانت رجال دوره قاجار به نسخهای متفاوت گفته و نوشتند چیزی که در آن میان محقق است عدم قابلیت ذاتی و خود خواهی و بی اعتنائی آنان بمصالح و منافع عمومی بوده است ولی آیا این افراد بی لیاقت و فاقد شخصیت، همه نوکر در خانه اجنبی و غلام سفارت انگلیس یا درشکه چی سفارت روس بوده اند؟ این امری است که با ماهیت و معنویت يك ملت ارتباط پیدا میکند و باید در تحقیق و بررسی آن قدری حزم و احتیاط بیشتر بخرج داد.

نفاق و دو دستی در میان رجال هر عصری طبیعتا بد گوئی و عیبجوئی را رونق میدهد و هر دسته ای دسته دیگر را بد و بیراه میخوانند و گناه همه اتفاقات را برگردن آنها میکنند.

چیزی که برای ما روشن است هر دو دسته نوکر در خانه حکومت وقت بوده اند از خدمت در خانه جز آکندن جیبها و ساختن بستان سراها و خریدن مستغلات و مزارع هدف عالیتری نداشته اند و هر دو دسته از خود يارك و کاروانسرا و ده و اثاثیه گرانها بمیراث باقی میگذاشتند و از شندرفاز حقوق ناقابل دیوانی که وصول آن غالباً از استخراج کوه نقره آسانتر نبود ثروتهای کلانی اندوخته بودند.

ولی این ثروت را از راه کز چاق کبی و کمهت بخرا بکاران داخلی میانداختند، یا از محل اعتبارات دولت هند یا حکومت ماوراء قفقاز میگرفتند؟

اینها مطالبی است که عجله در صدور حکم قطعی راجع بدانها کار متصفانه نمی تواند